

معناشناسی ایمان در تفسیر المیزان و مفاتیح الغیب

محمد بهرامی

خاستگاه‌شناسی تنش‌ها و جبهه‌گیری‌های فکری نشان از تأثیر شگرف ابهام‌واژگان و اصطلاحات در بروز و ظهور چالش‌های جدی و سردرگمی‌ها دارد.

زدایش این تنش‌ها و ناسازگاری‌ها که به باور برخی لفظی می‌نمایند، معناشناسی واژگان و اصطلاحات را می‌طلبد؛ به گونه‌ای که می‌توان معناشناسی را از مهمترین و کارآمدترین راهکارها در راستای شفاف‌سازی و زدودن صف بندی‌ها خواند. بر این اساس در این نوشتار نگاهی مقایسه‌ای داریم به معناشناسی ایمان در نظر گاه فخررازی و علامه طباطبائی.

این بحث، توهمات و تصورات نادرست درباره نظرگاه‌های علامه و فخر رازی را از میان می‌برد و یا دست کم برخی از این توهمات را می‌زداید.

معناشناسی ایمان

در جای جای متون کلامی، تفسیری، فرقه‌شناسی، فقهی و... تعریف‌های گوناگونی از ایمان دیده می‌شود. در مجموعه این تعریف‌ها، تصدیق قلبی، اقرار، عمل و معرفت، کلید واژه‌های اصلی هستند به گونه‌ای که هر یک از تعریف‌ها از یک یا چند کلید واژه شکل گرفته است.

هر یک از این کلید واژه‌ها در فرایند تعریف ایمان، نقش‌های گوناگونی ایفا می‌کند، گاه یک کلید واژه، تمام ایمان و گاه جزء و یا شرط یا اثر و کاشف ایمان تلقی می‌شود.

مرزبندی نکردن میان این مفاهیم و واژگان سبب شده است تا تعریف‌های متعددی برای «ایمان» ارائه شود، از آن جمله:

1 - جهم بن صفوان سمرقندی و پیروان او ایمان را شناخت قلبی و عده‌ای تصدیق قلبی معرفی می‌کنند و عمل و اقرار را از مفهوم ایمان بیرون می‌دانند.

2 - محمد بن کرام سجستانی و عده‌ای ایمان را اقرار زبانی می‌شناسند و تصدیق قلبی و عمل به جوارح را جزء ایمان نمی‌دانند.

3 - برخی ایمان را قلبی و زبانی می‌دانند و انجام طاعات و ترک محرمات را شرایع ایمان می‌خوانند نه خود ایمان. از این گروه ابو حنیفه ایمان را شناخت قلبی و ابوالحسن اشعری تصدیق قلبی می‌خواند.

4 - بسیاری دیگر ایمان را تصدیق قلبی، زبانی و عمل به ارکان می‌شناسند.

معنای «ایمان» و رابطه آن با «قلب»

فخر رازی ایمان را امری قلبی می‌داند و عمل به جوارح و اقرار به لسان را از مفهوم ایمان بیرون می‌بیند او در تفسیر آیات زیر از قلبی بودن ایمان سخن به میان آورده است:

1 - «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (1) نحل / 106

«کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و

با ایمان است - »

2 - «إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَبِّهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» (2) توبه (45/)
«تنها کسانی از تو اجازه (این کار را) می‌گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند، و دل‌هایشان با شک و تردید آمیخته است؛ آنها در تردید خود سرگردانند.»

3 - «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (3) بقره (8)
«گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم.» در حالی که ایمان ندارند.»

4 - «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (4) حجرات (14)
«عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم!» بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم.»
در آیه نخست قلب را محل ایمان معرفی می‌کند.

در آیه دوم ایمان را ضد ریب - شک - می‌خواند و قلب را محل ایمان می‌شناسد.
در ذیل آیه سوم بحث ایمان و کفر را طرح می‌کند و تمام بحث را روی قلب می‌برد و از حالت‌های مختلف و صورت‌های گوناگون آن می‌گوید.

در تفسیر آیه چهارم ایمان را به قلب می‌داند نه اقرار.
علامه طباطبایی نیز مانند فخر رازی ایمان را امری قلبی می‌شناسد. وی در بحث تفاوت اسلام و ایمان، اسلام را «تسلیم الدین بحسب العمل و ظاهر الجوارح» می‌خواند و ایمان را امری قلبی معرفی می‌کند. 5
همو در موردی دیگر، ایمان را قائم به قلب، و اسلام را قائم به لسان و جوارح معرفی می‌کند. 6

«ایمان قلبی» و رابطه آن با «تصدیق» و «التزام عملی»
اندیشمندانی که ایمان را امری قلبی معرفی می‌کنند در چپستی این امر قلبی با یکدیگر اختلاف نظر دارند.
ابوالحسن اشعری و پیروان او ایمان را تصدیق قلبی معرفی می‌کنند، عده‌ای ایمان را اعتقاد جازم، بعضی معرفت، شماری علم حاصل از دلیل و گروهی اخلاص قلبی می‌خوانند. در این میان نویسنده تفسیر گرانسنگ الکبیر دو احتمال، اعتقاد و تصدیق را مناسب‌تر می‌بیند:

«إِنَّ مَحَلَّ الْإِيمَانِ هُوَ الْقَلْبُ وَالَّذِي مَحَلَّهُ الْقَلْبُ إِذَا الْإِعْتِقَادُ وَآمَّا كَلَامِ النَّفْسِ» 7

«جایگاه ایمان قلب است و آنچه جایگاهش قلب باشد یا اعتقاد است یا سخن نفس.»

و از این دو احتمال تصدیق را انتخاب می‌کند و آن را به معنای لغوی ایمان در ارتباط می‌خواند:

«حَتَّى أَصْحَابُنَا بِهَذِهِ الْآيَةِ» و «مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا» عَلَى أَنَّ الْإِيمَانَ فِي أَصْلِ اللَّغَةِ عِبَارَةٌ عَنِ التَّصَدِيقِ لِأَنَّ الْمُرَادَ مِنْ قَوْلِهِ «وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا» أَي بِمُصَدِّقٍ، وَ إِذَا ثَبَتَ أَنَّ الْأَمْرَ كَذَلِكَ فِي أَصْلِ اللَّغَةِ وَجِبَ أَنْ يَبْقَى فِي عَرَفِ الشَّرْعِ كَذَلِكَ» 8

«اصحاب ما به آیه (و ما انت بمؤمن لنا) برای اثبات این که ایمان در لغت به معنای تصدیق است استدلال کرده‌اند چون مقصود از آیه تصدیق است و اگر ثابت شد که در اصل لغت چنین است لازم است که در عرف شریعت نیز همین‌گونه بماند.»

همو در تفسیر «و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفرن...» نیز ایمان را تصدیق می‌نامد. 9
 این سخنان نشان می‌دهد ایمان در نگاه فخر رازی تصدیق است و دلایل دیگری نشان می‌دهد که مراد از
 این تصدیق، تصدیق قلبی است نه تصدیق زبانی یا عملی.
 فخر رازی معتقد است که «تصدیق قلبی» حکمی است که انسان در ذهن خود نسبت به درستی یا
 نادرستی چیزی دارد، چه آن حکم عالمانه باشد و چه غیر عالمانه، بنابراین «تصدیق ذهنی» مساوی با «علم»
 نیست:

«نقول هذا الحكم الذهنی غیر العلم، لان الجاهل بالشیء قد یحکم به، فعلمنا ان هذا الحكم الذهنی مغایر
 للعلم، فالمراد من التصدیق بالقلب هو هذا الحكم الذهنی» 10.

«این حکم ذهنی غیر از علم است زیرا جاهل نیز گاهی حکم ذهنی می‌کند این نشان می‌دهد که حکم
 ذهنی علم نیست پس مقصود از تصدیق همین حکم ذهنی است.»

و اما علامه طباطبایی از واژه‌های متفاوتی برای تحلیل ایمان سود می‌برد. او گاه ایمان را تصدیق
 می‌خواند 11، گاه علم 12 و در برخی موارد اعتقاد 13...

علامه طباطبایی میان تصدیق، علم و اعتقاد تفاوتی نمی‌بیند؛ زیرا تصدیق مورد نظر وی تصدیق منطقی
 است نه نفسانی و این تصدیق با علم مغایر نیست. اما آن چه فخر و دیگران به عنوان تصدیق می‌گویند،
 منظورشان باور قلبی است که ممکن است عالمانه باشد یا عالمانه نباشد. در نتیجه وقتی علامه ایمان را
 تصدیق می‌نامد، با فخر رازی و ابوالحسن اشعری هم باور نیست و وقتی علم یا اعتقاد می‌نامد، همفکر
 ابوحنیفه نخواهد بود.

نشانگر درستی نظر علامه این است که در برخی آیات «ایمان» و «علم» پیوسته با هم معرفی شده‌اند:
 «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى
 لَا انْفِصَامَ لَهَا» (بقره/256)

«در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به
 طاغوت [= بت و شیطان و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ
 زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.»

«وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران/7)
 «راسخان در علم (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی)
 می‌گویند: «به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر
 نمی‌شوند.»

البته در صورتی که ایمان، همان تصدیق منطقی و همان علم باشد، ممکن است این اشکال بشود که اگر
 علم همیشه منتهی به ایمان می‌شود پس ایمان امر غیر اختیاری خواهد بود و هیچ فرد عالم و آگاهی فاقد
 ایمان شناخته نخواهد شد، در حالی که هم عالمان بی ایمان وجود دارند و هم قرآن از کافرانی یاد کرده
 است که پس از علم، حق را انکار کرده‌اند! و این نشان می‌دهد که ایمان امری اختیاری است و ارتباط
 جبری با علم ندارد.

«وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (بقره /108)

«کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است.»

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف /29)

«بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را بپذیرا شود)،

و هر کس می‌خواهد کافر گردد!»

اما این اشکال را نیز می‌توان با شرطی که علامه بر معنای ایمان افزوده است از میان برد؛ چه این که علامه

علم یا اعتقاد صرف را ایمان نمی‌داند تا ایمان غیر اختیاری به نظر رسد، بلکه ایشان التزام را به علم و

اعتقاد پیوند می‌دهد. او در جای جای المیزان از علم با التزام، اعتقاد با التزام و حتی تصدیق با التزام سخن

می‌گوید، و با این نگاه به نقد و بررسی نظریه فخر رازی، ابوحنیفه و امام الحرمین می‌نشیند.

او در نقد نظریه فخر رازی که نزاع در شدت و ضعف را لفظی می‌داند می‌نویسد:

«فخر رازی میان تصدیق و ایمان خلط کرده است؛ چه این که ایمان تصدیق با التزام است نه تصدیق

فقط. 14»

و در نقد نظریه ابوحنیفه که ایمان را تصدیق جازم معرفی می‌کند و شدت و ضعف ایمان را منکر است

می‌گوید:

«ایمان اسم برای تصدیق جازم است اما تصدیق جازمی که همراه آن التزام باشد. 15»

همو در مواردی دیگر از ناکافی بودن علم فقط سخن می‌گوید:

«فمجرد العلم بالشئ و الجزم بكونه حقاً لا يكفي في حصول الايمان و اتصاف من حصل له به، بل لابد من

الالتزام بمقتضاه و عقد القلب على موده» 16

«پس تنها علم به شیء و جزم به این که حق است، در حصول ایمان و اتصاف شخص به آن کافی نیست؛

بلکه باید التزام به مقتضای آن و عقد قلب بر مفاد آن نیز باشد.»

«و لیس مجرد الاعتقاد بشئ ایمانا به حتی مع عدم الالتزام بلوازمه و آثاره» 17

«تنها اعتقاد به یک چیز بدون التزام به لوازم و آثارش ایمان گفته نمی‌شود.»

نتیجه: فخر رازی ایمان را تصدیق قلبی می‌داند و تصدیق را صرفاً حکم ذهنی معرفی می‌کند. حکمی که

چه بسا پشتوانه علمی نداشته باشد. اما علامه طباطبایی ایمان را تصدیق با التزام می‌شناسد و این تصدیق را

منطقی و با علم در ارتباط می‌بیند. تفاوت دیگر آن است که فخر رازی ایمان را تصدیق صرف می‌داند و

هیچ قید و شرطی بر آن نمی‌افزاید. اما علامه ایمان را تصدیق با التزام یا علم و اعتقاد با التزام می‌شناسد.

مستندات فخر رازی

نظریه فخر رازی مجموعه‌ای از چند مدعا است که هر یک مستندات خاصی می‌طلبد.

1 - ایمان تصدیق است؛

برای اثبات این مدعا نویسنده الکبیر چند دلیل می‌آورد:

الف. ایمان در لغت به معنای تصدیق است و هر معنای دیگری غیر از تصدیق، هماهنگی با لغت عرب

ندارد و با عربی بودن قرآن ناسازگار می‌افتد.

ب. ایمان در طول تاریخ اسلام بسیار پر کاربرد می‌نماید. اگر در این مدت ایمان معنایی غیر از تصدیق یافته باشد، انگیزه‌ها برای معرفت این معنا بسیار می‌بود و به حد تواتر می‌رسید در صورتی که چنین چیزی دیده نمی‌شود؛ بنابراین ایمان همان معنای لغوی خود را دارد.

ج. ایمانی که با «ب» متعدی شود به اتفاق علماء به معنای تصدیق است. بنابراین ایمان غیر متعدی نیز همان معنا را دارد.

فخر رازی با این مستندات به نقد نظریه کسانی می‌پردازد که «ایمان» را «معرفت» می‌دانند. اما باید توجه داشت که «معرفت» در منظر کسانی که ایمان را معرفت می‌دانند نوعی اعتقاد است و این اعتقاد با تصدیق قلبی تفاوت ندارد؛ مگر آن که مراد از معرفت مطلق معرفت باشد که در این صورت نیز تعریف ایمان به معرفت تعریف به اعم است.

2 - ایمان تصدیق قلبی است؛

چه این که در آیات قرآن ایمان به قلب نسبت داده شده است.

«وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ» (مائده /41)

«وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل /106)

«كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (مجادله /22)

«وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات /14)

3 - عمل تمام یا جزء ایمان نیست؛

فخر رازی دو دلیل برای این قسمت می‌آورد:

الف: در برخی آیات قرآن، عمل صالح در کنار ایمان قرار گرفته است و اگر عمل، ایمان یا جزء ایمان

باشد تکرار رخ می‌دهد و این تکرار ناشایست است:

1 - «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» (بقره /82)

2 - «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» (بقره /197)

و موارد فراوان دیگری نظیر این مضمون در آنها آمده است.

برخی قرآن پژوهان، در توجیه تفکیک ایمان از عمل در این آیات بیانی دارند که از نظر فخر رازی مقبول نیست از جمله:

«اجاب القاضی بان الايمان و ان كان يدخل فيه جميع الاعمال الصالح الا ان قوله آمن لا يفيد الا أنه فعل

فعلاً واحداً من افعال الايمان فلهذا احسن ان يقول «و الذين آمنوا و عملوا الصالحات»

«قاضی گفته است هر چند واژه ایمان و حقیقت آن در بر دارنده همه اعمال نیک هست ولی زمانی که در

کنار ایمان سخن از عمل صالح به میان آمده است اشاره به جزئی از معنای ایمان و فعلی از افعال نیک

مؤمنانه دارد.»

این توجیه در نظر نویسندگان کبیر صحیح نمی‌نماید؛ چه این که فعل ماضی بر حصول مصدر در زمان

گذشته دلالت دارد. بنابراین اگر ایمان مصدر است و دلالت بر تمام اعمال صالح دارد فعل ماضی آمن نیز

دلیل بر صدور تمامی اعمال صالح است نه یک فعل چنان که قاضی مدعی است. 20

برخی دیگر برای اثبات این معنا که در واژه ایمان معنای عمل لحاظ شده و تکرار عمل پس از ایمان دلیل بیگانگی این دو معنا از هم نیست به این آیه استدلال کرده‌اند:

«و عملوا الصالحات و أقاموا الصلاه و أتوا الزکاة».

وجه استدلال این است که به طور قطع اقامه نماز و پرداخت زکات داخل در «عملوا الصالحات» بوده و هست و با این وصف باز هم خدا، این دو مصداق مهم را پس از آن عنوان عام یاد کرده است، نتیجه این که آمدن عمل صالح پس از ایمان دلیل تباین آن دو نیست.

پاسخ فخر رازی به این استدلال چنین است: اصل در جمع هر لفظ این است که نسبت به لفظ دیگر حامل معنای جدید باشد، مگر آنجا که حمل بر معنای جدید میسر نباشد، پس به حکم این اصل واژه ایمان معنایی غیر از واژه عمل دارد.

و اگر در آیه «اقاموا الصلوة و...» نتوانیم نماز و زکات را از عمل صالح جدا کنیم، دست از اصل بر می‌داریم ولی در مورد ایمان و عمل صالح چنین عذری وجود ندارد و امکان حمل بر دو معنای متفاوت هست.

ب. در برخی آیات «ایمان» با فرض انجام معصیت یاد شده است.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» (انعام / 82)

«وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا» (حجرات / 9)

فخر رازی می‌گوید اگر برآستی در معنای ایمان، عمل صالح نیز وجود داشت، یا ایمان محل عمل صالح بود، نباید به فرد گنه‌کار، واژه «مؤمن» اطلاق می‌شد.

کعبی، از جمله کسانی است که معتقد است آیه «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ» (انعام / 121) حکایت از آن دارد که عمل ناصالح منافات با ایمان دارد، پس ایمان اسم برای همه طاعت‌ها و اعمال صالح است، هر چند در لغت، صرفاً به معنای تصدیق باشد - پس اشکالی ندارد که معنای لغوی با معنای شرعی و اصطلاحی متفاوت باشد، چنان که در لغت، شرک به معنای شریک گرفتن برای خداست ولی در شرع، خوردن از ذبیحه مشرکان که یک عمل شرک معرفی شده است.

فخر رازی این استدلال کعبی را نیز بر نمی‌تابد و از آن پاسخ می‌دهد:

«لقائل ان يقول: لم لا يجوز ان يكون المراد من الشرك ههنا اعتقاد بان لله تعالى شريك في الحكم و

التكليف؟ و بهذا التقدير يرجع معنى هذا الشرك الى الاعتقاد فقط» 21

«ممکن است گفته شود که چرا مقصود از شرک در این جا اعتقاد به شریک برای خدا در حکم و تکلیف نباشد، بدین ترتیب معنای شرک در این جا برمی‌گردد به اعتقاد فقط.»

4 - ایمان اقرار فقط نیست؛

چه این که اگر ایمان اقرار باشد منافقان و یا کسانی که تسلیم ظاهری شده و اقرار زبانی کرده‌اند در شمار مؤمنان قرار می‌گیرند؛ در صورتی که در قرآن منافقان و تسلیم شدگان در شمار مؤمنان شناخته نشده‌اند. 22 چنانکه فرموده است:

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (نور /47)
«آنها می‌گویند: «به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم!» ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنان رویگردان می‌شوند؛ آنها) در حقیقت (مؤمن نیستند!»

آنها با زبان به خدا و رسول اظهار ایمان کرده‌اند ولی در حقیقت مؤمن نیستند و مؤمن نامیده نمی‌شوند. 23 پس از این دلایل نویسنده الکبیر به نقد مستندات کرامیه می‌پردازد. زیرا کرامیه معتقدند که ایمان، تنها اقرار به زبان است و نیاز به تصدیق قلبی ندارد!

کرامیه برای اثبات ادعای خود به آیه 221 سوره بقره استناد جسته‌اند که می‌فرماید: «وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ» یعنی؛ با زنان مشرک ازدواج نکنید مگر زمانی که ایمان آورند. کرامیه می‌گویند:

بدیهی است که ایمان در این آیه به معنای تصدیق قلبی نیست، زیرا ما راهی برای فهم باور قلبی دیگران نداریم، بنابراین به نظر همگان، اقرار زبانی به ایمان برای جواز ازدواج کافی است. و به این اقرار زبانی، ایمان گفته شده است.

در نگاه فخر رازی این استدلال ناتمام است. زیرا:

1 - اگر ایمان، فقط اقرار باشد عبارت «و ما هم بمؤمنین» در آیه شریفه «و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنین» صادق نمی‌باشد.

2 - در آیه شریفه «قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا» خداوند اقرار زبانی اعراب را ایمان به حساب نیاورده است.

و اما این که در آیه 221 بقره، همه عالمان به اتفاق نظر لفظ ایمان را بر اقرار زبانی حمل کرده‌اند، به این دلیل است که در مثل چنین موردی پی بردن به باور قلبی امکان ندارد و این عدم امکان قرینه شده است برای حمل ایمان بر معنای ممکن که عبارت است از اقرار زبانی.

البته مستندات فخر رازی تنها نادرستی نظریه کرامیه را نتیجه می‌دهد و ناظر به دیدگاه کسانی که اقرار را جزء ایمان، شرط و یا کاشف از ایمان می‌دانند، نخواهد بود.

مستندات علامه طباطبایی

دلایل چندی باعث شده است تا علامه طباطبایی - بر خلاف دیگران - التزام عملی را در مفهوم ایمان بیاورد. برخی از مهمترین آن دلایل عبارتند از:

1 - هر جا خداوند از مؤمنان با اوصافی زیبا یاد می‌کند و از پاداش عظیم ایشان سخن می‌گوید نقش عمل صالح نیز دیده می‌شود:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل /97)

«هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم؛»

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَتَىٰ» (رعد /29)

«آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پاکیزه‌ترین (زندگی) نصیبشان است؛ و بهترین سرانجامها!»

2 - اگر ایمان علم یا تصدیق یا اعتقاد فقط باشد، تمامی عالمان - حتی کسانی که علیه علم خویش سخن گفته و ابراز کفر نموده‌اند - به ناچار باید در شمار مؤمنان قرار داده شوند، در صورتی که کافر واقعی کسی است که حق را دانسته و آن را انکار کرده است!

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل/14)

«نکار آیات الهی می‌کردند در حالی که در درون خویش به آن یقین داشتند.»

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ» (محمد/25)

«آنان که پس از روشن شدن راه هدایت برای ایشان، راه ارتداد و کفر را در پیش گرفته‌اند، شیطان اعمال زشت‌شان را در نظر ایشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است.»

علامه از این آیات نتیجه می‌گیرد که علم به شی و جزم به این که آن شی حق است در حصول ایمان کافی نیست؛ بلکه التزام به مقتضای علم و عقد قلب بر مفاد آن ضروری است. به گونه‌ای که آثار عملی بر آن بار شود؛ هر چند آن آثار عملی فی الجمله باشد. بنابراین آن کس که علم دارد خدا اله و غیر او اله نیست و به مقتضای این علم خویش ملتزم باشد، یعنی عبودیت و عبادت خدا کند این فرد مؤمن است. اما اگر علم داشته باشد و به مقتضای علم ملتزم نباشد و اعمالی که نشان از عبودیت دارد با خود نیاورد، چنین فردی مومن نیست هر چند عالم می‌باشد. 25

3 - در برخی آیات از مؤمنان به عنوان محسنان یاد شده است و محسن به کسی گفته می‌شود که عمل صالح یا اعتقاد حق و عمل صالح دارد. 26

4 - در آیه شریفه: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» واژه «يَتَّبِعُونَ» جایگزین کلمه «يُؤْمِنُونَ» شده است و این نشان می‌دهد که ایمان به آیات الهی بدون تسلیم و طاعت، مفید فایده نیست. 27

5 - بر اساس آیه شریفه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ وَلِمِ يَخْشِ إِلَّا اللَّهَ» هر کس تارک فروع باشد به خصوص نماز و زکات، کافر است و ایمانی که همراه با عمل نباشد، نفعی برای او نخواهد داشت. 28

6 - «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ... إِنَّمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (حجرات/14-15)

«عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم!» بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید. ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!... مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند.»

این آیه می‌فهماند که ایمان منحصرأ منوط به دو چیز است:

1 - اعتقاد باطنی به خدا و رسول او 2 - جهاد با مال و جان و پایبندی عملی به دین. 29

دلایل یاد شده نشان می‌دهد نویسنده المیزان ایمان را علم یا تصدیق یا اعتقاد با التزام می‌شناسد و عمل را جزء ایمان یا حقیقت ایمان نمی‌داند؛ بلکه عمل را اثر ایمان معرفی می‌کند. 30

علامه برای اثبات این مدعا که عمل جزء ایمان یا تمام آن نیست دلایلی می آورد:
 الف) اگر ایمان عمل به جوارح معرفی شود، منافقان در شمار مؤمنان قرار می گیرند؛ زیرا آنان نیز مانند دیگران عمل به جوارح داشتند. 31
 ب) آیاتی که محل ایمان را قلب معرفی می کند و آیاتی که از ختم بر قلوب و طبع آن سخن دارد، نشان می دهد آنان که ایمان را عمل می دانند به بی راه رفته اند:

«وَلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (مجادله / 22)
 «وَلَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات / 14)
 «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل / 106)
 «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (نحل / 108)

- 1 - فخر رازی، التفسیر الکبیر، 20/123.
- 2 - همان، 16/77.
- 3 - همان، 2/58-59.
- 4 - همان، 28/140.
- 5 - طباطبایی، محمد حسین، المیزان، 16/313.
- 6 - همان، 16/328.
- 7 - الکبیر، 20/123.
- 8 - همان، 18/101.
- 9 - همان، 25/33.
- 10 - همان، 2/25.
- 11 - المیزان، 9/314.
- 12 - همان، 15/6.
- 13 - همان، 16/313 و 18/328 و 1/301.
- 14 - همان، 18/262.
- 15 - همان، 187/260.
- 16 - همان، 18/259.
- 17 - همان، 15/6 و 8/279.
- 18 - التفسیر الکبیر، 163 - 3/162.
- 19 - همان، 7/103.
- 20 - همان، 163 - 3/162.

- 21 - الكبير، 13/170.
- 22 - همان، 9/53.
- 23 - همان، 24/20.
- 24 - الميزان، 15/6.
- 25 - همان، 18/259.
- 26 - همان، 17/260.
- 27 - همان، 8/279 - 280.
- 28 - همان، 9/202.
- 29 - همان، 16/313.
- 30 - همان، 18/261.
- 31 - همان، 18/259 - 260.